

# حقیقتی در قالب مثال

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## حقیقتی در قالب مثال

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در طول تاریخ امر مبارک از بدایت تا به حال، رویدادهای شیرین و تلخ بسیاری رخ داده است که در طی آن اصحاب شمال سعی در استیلا داشته‌اند و اصحاب یمین بر آنها فائق گشته‌اند. این معنی در لوح سلمان نیز از قلم رحمن عزّ نزول یافته است. نفوسی که به شنیده‌های پیشین خود اکتفا کرده و ظهور امر الهی را با اوهام و ظنون خود سنجیده و به آن ایرادها وارد کرده‌اند، یا به اسماء و ملکوتها متشبّث شده از وصول به غایت قصوی محروم گشته‌اند، یا به ظواهر بشارات کتب مقدّسه قبل اکتفا کرده از مفاهیم و معانی حقیقی آنها غافل مانده‌اند، نه تنها خود از وصول به شاطئ بحر عرفان باز مانده‌اند بلکه در ممانعت از رسیدن دیگران نیز سخت کوشا بوده به انواع حیل و معاذیر متمسک شده سعی در انحراف دیگران داشته‌اند.

جمال مبارک در ابتدای ایقان مبارک تصریح فرموده‌اند که وصول به مقصود جز با انقطاع صرف حاصل نشود و دیدار محبوب جز با پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده میسر نگردد. بعضی به بیان مرکز میثاق "طالب رایحه طیبه" اند "از هر گلی انتشار یابد" و "جویای شمس حقیقت" هستند "از هر افقی طالع شود." اما بسیاری از نفوس ناظر به اسمند و فارغ از مالک ملکوت اسما و بدین جهت، به



ORIGINAL

گان آن که به مظهر ظهور الهی و عاشقان جمالش لطمه وارد می‌کنند، از او اعراض و به او اعتراض می‌کنند و خودپنداشته‌ها را بر حقایق متعالیه مندرج در آثار مبارک که برتر می‌شمارند.

در لوحی کوتاه از حضرت بهاءالله، که به زبان فارسی عرّ نزول یافته، این حقیقت در قالب تمثیلی بسیار زیبا و داستانی بس دلربا بیان شده که گویای "بظاهر آراسته و به باطن کاسته"هایی است که حاضر نیستند به چشم خود ببینند و به گوش خود بشنوند، بلکه در وادی جرّز تقلید سیر می‌کنند و خود را هم از خاصان حق محسوب داشته‌اند.

در این لوح مبارک چند گفتگو بین گل حقیقی و بلبلان مجازی، بین جغد و بلبل، و بالاخره خطابی از بلبل حقیقی خطاب به بلبلان مجازی مطرح شده که گویای بسیاری از حقایق است که در اوایل ظهور امر مبارک رخ داده است. با توجه به عبارت "حال در ادرنه کشف نقاب نموده‌ام" به نظر می‌رسد محلّ نزول آن ادرنه باشد. اشاره به سایر مظاهر ظهور صرفاً با ذکر محلّ ظهور آنها صورت گرفته و اسمی از آنها به میان نیامده است، اما وحدت بین آنها تلویحاً بیان شده است. در واقع حضرت بهاءالله در این لوح مبارک به یگانه بودن دیانت الهی و ظهور تدریجی آن در طی ادوار متتابعه تصریح دارند و این که روح متعالیه الهیه متجلّی در آنها روح واحد است و تفاوت‌ها نظر به آفاق است که شمس حقیقت در هر دوری از آن طلوع فرموده است.

### لله المثل الأعلى

عبارت "لله المثل الأعلى" در ابتدای لوح نقش بسته است. کلام الهی است که در قرآن کریم (سوره نحل، آیه 60) عرّ نزول یافته و در آثار این ظهور نیز به کرات به آن استناد شده است. آیه قرآن در مقام مقایسه گوید که "وصف ناپسند و بد سزاوار کسانی است که به آخرت اعتقادی ندارند و وصف عالی و پسندیده سزاوار خداوند است."<sup>1</sup>

جمال قدم در کلام اول بیان می‌فرمایند که توصیفی که در این لوح ذکر شده در شأن مظهر ظهور الهی است که از طرفی به گل، که مطاف بلبلان حقیقی است، و از طرفی به بلبل، که نغمه ملکوتی او گوشها را لذت می‌بخشد، تشبیه شده است؛ و توصیف نفوسی که "بر مراکب نار نفس بی‌باک می‌رانند" و گویی خدا را غافل و بی‌خبر انگاشته‌اند، چنان است که به جغد، که در عرف عام پرنده شوم محسوب می‌شود، و نیز به بلبلان مجازی که یا در حقیقت زاغ هستند یا مدتی با زاغان نشست و برخاست کرده‌اند، تشبیه شده‌اند.

در سایر الواح نیز وقتی اراده می‌فرمایند مثالی از قدرت و عظمت حق ذکر کنند، این عبارت را به کار می‌برند. مثلاً، "و لله المثل الاعلیٰ إن أنتم تعلمون. نظر نما به جریان این شطّ که مشهود است. در حین طغیان و ازدیاد حرکت می‌کند و جاری است. آنچه می‌کند در اقتدار خود ثابت است. آنچه از اطراف از نفوس ضعیفه فریاد کنند که سدّ معظم خرق شد یا سدّ فلان محلّ باطل گشت، یا فلان بیت خراب شد و فلان قصر منهدم گشت هیچ اعتنا ندارد و در کمال قهر و غلبه و قدرت و سلطنت سایر و ساری است و در جمیع مراتب به تساوی حرکت می‌نماید. مثلاً عمارت از هر که باشد چه از سلطان و چه از مسکین نزد سطوة او یک حکم دارد مگر آن عماراتی که استقلالی در استحکام خود دارند. کذلک نضرب لكم الأمثال لعلکم بما أنتم فیه توقنون." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 5-144)

حضرت عبدالبهاء نیز در بیان مثالی، ابتدا این عبارت را به کار برده‌اند: "و لله المثل الاعلیٰ فإن شئتَ حیاةً طیبةً فانثر بذر الحکمة فی أرضٍ طیبةً طاهرةً تنبت لک فی کلّ حبةٍ سبع سنابل خضر مبارکة و إن قصدتَ البنیان فی صُقع الإمكان فانشأ صرحاً مجیداً مشیداً الأركان اصله ثابت فی النقطة الجاذبة الوسطی فی الحضيض الأدنی و أعلى عُرفاتها فی أوج الأثیر الأسمى..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 16-115 / مضمون: مثال عالی از برای خداست. پس اگر زندگی پاک خواهی بذر حکمت را در زمین پاک بپاش تا از برای تو در ازاء هر دانه‌ای هفت خوشه سبز مبارک دهد و اگر ساختمانی را بجوایی در این عالم بسازی پس قصری عالی دارای ستون‌های محکم بساز که اصلش در نقطه جاذبه در این عالم ادنی ثابت باشد و اتاق‌هایش در اعلی مدارج اوج آسمان قرار گیرد...)

### گل معنوی

تشبیه مظهر ظهور به گل در آثار مبارکه مشاهده می‌شود که شکوه و زیبایی و جلوه آن سبب شده که جلوه همه گل‌ها از بین برود و جمال آن برتر از همگان مشاهده شود. مثلاً در بیانی می‌فرمایند، "ای بلبلان فانی، در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار. پس، از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید به بوستان وصال در آئید و از گل بی‌مثال ببوید و از لقای بی‌زوال حصه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحة قدس روحانی بی‌نصیب نمانید." (ایام تسعه، ص 320)

بنابراین، گل معنوی رواج معطره خود را به مشام کسانی رساند که به مرض زکام مبتلا نشده باشند. ابتلای به زکام در مورد نفوس غافله جاهله به کار برده شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند،

"بعضی مشام پاک دارند، از نفحات قدس معطر کنند و بعضی مز کوم و از رواج طیبه نصیب و بهره برند و برخی چون حیوانات کثیفه از رواج گِرهه متلذذ گردند." (منتخباتی از مکاتیب، ج 2، ص 97)

در کلام دیگر از قلم مرکز میثاق نازل، "فی الحقیقه اهل عالم دلیبر حقیقی را فراموش نموده‌اند و چنان به دام و دانه گرفتار شده‌اند که از گلشن الهی و حدیقه ربّانی بویی به مشام آنان نمی‌رسد. البتّه مز کوم از رائحه طیبه محروم است و نایبنا از مشاهده جمال محبوب و مأیوس." (همان، ص 151)

در یکی از خطابه‌های مبارک این تمثیل تکرار شده است: "مشام‌ها پاک کنیم تا رائحه گلستان استشمام شود... مشام که مز کوم است رائحه معطره استشمام نکند." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 95)

### رضوان الهی

رضوان الهی ملکوت رضای الهی است که در این عالم ظاهر و باهر است. جمال قدم "اهل یقین" را آگاه می‌فرماید که "در فضای قدس، قرب رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی ننماید تا به آن مقام در آئید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جوید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید." (کلمات مکنونه فارسی، فقره شماره 18)

باید دانست که "تسّم رضوان رحمن نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد. و المخلصون یشرّبون عن نحر الّتی کانت من أنامل القدس معصورا." اما چون رحمت الهیه شامل است و مایل نیست کسی محروم بماند، لهذا "چون اریاح رحمتیه الهیه در هبوب است و نفحات قدسیّه فضلیّه در مرور، شاید جمعی به سلسبیل عرفان از کدورات اکوان طاهر شده به مقرّامع ارفع ایقان در آیند و به لقاء جمال رحمن فائز شوند." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره 38، ص 94)

رضوان در حقیقت نام دربان ملکوت و بهشت است. جمال قدم در لوحی به این نکته اشاره دارند: "آن بستان به اسم دربان مذکور شده که رضوان باشد." (مائده آسمانی، ج 7، ص 128) در حقیقت کسانی که به کسب رضای الهی موفق می‌شوند می‌توانند وارد آن شوند.

ابواب رضوان مفتوح شده و همه مأمور به دخول در آن. اما آدمیان موانعی از برای خود به وجود می‌آورند و از ورود به آن محروم می‌شوند. جمال قدم در لوح نصیر ذکر می‌فرماید، "تو را به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عزّ رحمانیه نشده. حال ملاحظه نما که

باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول. ولكن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحق در کلّ حين تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال وافقند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 171)

بنابراین، مقصود از رضوان قربیت الهیه است که این قربیت را می‌توان با اعمال و رفتاری در این عالم کسب کرد. نحوه کسب قربیت الهیه را حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای بیان فرموده‌اند:

"... از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی عالم بشری خلاص شویم تا قلوب مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او بتابد. حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه می‌فرماید که خداوند به واسطه انبیاء و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و منزّه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آن را پاک و مقدّس کن تا من در آن جا گیرم. پس فهمیدیم که قربیت الهیه به توجه الی الله است؛ قربیت الهیه به دخول در ملکوت الله است؛ قربیت الهیه به خدمت عالم انسانی است؛ قربیت الهیه به محبت بشر است؛ قربیت الهیه به اتفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان است؛ قربیت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است؛ قربیت الهیه به تحرّی حقیقت است؛ قربیت الهیه به تحصیل علوم و فضائل است؛ قربیت الهیه به خدمت صلح عمومی است؛ قربیت الهیه به تنزیه و تقدیس است؛ قربیت الهیه به انفاق جان و مال و عزّت و منصب است." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 94)

### ربیع معانی

تردیدی نیست که بدایت هر ظهوری را در کتب الهی به "بهار" تشبیه می‌کنند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "آن بهار روحانی که از هزار سال تا به حال منتقل به مواسم تابستان و خزان و زمستان گردیده بود، دوباره آن بهار در نهایت طراوت و لطافت با سپاه بخشش خداوند آفرینش در دشت و صحرای ایران خیمه برافراخت." (یاران پارسی، ص 258)

و نیز می‌فرماید، "یوم ظهور مظاهر مقدّسه بهار روحانی است، تجلیات رحمانی است، فیض آسمانی است، نسیم حیات است، اشراق شمس حقیقت است. ارواح زنده شود، قلوب تر و تازه گردد، نفوس طیّبه شود، وجود به حرکت آید، حقایق انسانی به بشارت یابد و در مراتب و کمالات نشو و نما جوید، ترقیات کلیه حاصل شود، حشر و نشور گردد." (فصل "ید" (14)، ص 56)

جمال قدم می‌فرماید، "ای کنیز الهی، انشاءالله از هبوب اریاح ربیع قدس صمدانی محروم نگردی و از فیوضات ایام روح بی‌نصیب نمایی. از عالم و عالمیان بگذر و به حق توجه کن. چه که دونش در ذات

خود فقیر و محتاج بوده و محتاج به رفع احتیاج خود قادر نه چگونه رفع احتیاج غیر تواند نمود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص 210)

جمال قدم می‌فرمایند که در حین ظهور دو فصل ظاهر می‌شود، بهار و پائیز. ظهور الهی برای مقبلین بهار است و برای معرضین پائیز. زیرا دو اسم خداوند، یعنی محیی و ممیت، در فعالیت هستند. یکی زنده می‌کند و دیگری می‌میراند. "از معرض حیات اخذ می‌نماید و به مقبل حیات باقیه عنایت می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص 210) و بعد می‌فرمایند، "چه مقدار از اشجار نفوس که از این ربیع معنوی الهی خرم شده و به فواکه و اثمار عرفان الهیه مزین گشته‌اند و چه مقدار از اشجار نفوس که یابس شده و از جمیع عنایات محروم مانده‌اند. یک نسیم از شطر رضوان بدیع وزید. بر موحدین برد و سلام و رحمت بوده و بر مشرکین سموم قهر و عذاب. این است قدرت بدیعه سلطان احدیه." (همان)

جمال قدم این بهار را با بهار ظاهری مقایسه می‌فرمایند و سپس توصیه می‌فرمایند که هیچ نفسی خود را محروم نکند:

"بهار ظاهری، که تربیت ظاهر اشیاء به امر خالق اسماء به او موکول و مفوض است، در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنین بهار معنوی، که تربیت ارواح و افتدۀ منیره می‌نماید و جنات باقیه دائمه مبذول می‌فرماید، در هر هزار سنه او آزید یک بار جلوه می‌نماید و بر همه اشیاء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی ربوبی ابلاغ می‌فرماید. دیگر تا کی مستحق آید و چه کس لایق باشد که ادراک نماید. پس، تا نسیم‌های خوش روحانی از باغ‌های قدس معانی می‌وزد و بلبل بیان بر شاخ‌های گل رضوان می‌سراید، سعی و جهدی باید تا گوش از آوازه‌های ملیح ربّانی بی‌نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماند و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشید و بر هر شجر یابسه که مرور نمود، خلعت تازه دائمه عنایت فرمود." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 7)

البته همانطور که بهار ظاهری به تابستان و خزان و زمستان برسد تا بهار دیگر عرض جمال نماید، بهار معنوی نیز چنین است و لاجرم به مرور زمان فصول دیگر جایگزین خواهد شد. حضرت عبدالبهاء آن را به این صورت بیان می‌فرمایند:

"ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است. اراضی قلوب را سبز و خرم نماید، گل‌های حقایق بشکفتد، اشجار وجود انسانی پرثمر شود، انهار اسرار جاری گردد و چشمه عرفان بجوشد و از باران نیسان الهی عالم وجود تازه و تجدید گردد. اما چون مدتی گذرد کم‌کم حقایق الهی فراموش شود، قلوب پزمرده ماند و نفوس مانند مرده گردند، فیض الهی منقطع شود و اسرار ربّانی در بین نفوس گم شود. لذا باز

بهار یزدانی جلوه نماید، باران رحمت ببارد، نفحات عنایت مرور کند، عالم وجود را زنده گرداند، حدیقه عرفان پرشکوفه شود، اشجار وجود اثمار آبدار دهد." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 11-12)

### بلبلان صوری یا بلبلان مجاز

بلبل مظهر عاشقی است و چون جمال گل بیند به شور و شوق آید و نغمه سراید و آواز عاشقانه از بن جان روانه آسمان کند. حضرت بهاءالله در قصیده‌ای فرماید، "مستند بلبلان ز نغمه یاهوی او \*\*\* هم جان عاشقان ز جرعه یاهوی او" (مائده آسمانی، ج 4، ص 194)

اما هر پرنده‌ای، ولو ظاهر بلبل را داشته باشد، لیاقت گل را ندارد و لابد باید به صفت جانفشانی در راه محبوب متصف باشد تا قابلیت لازم را بیابد. این است که مرکز میثاق می‌فرماید، "در عشق جمال آن گل، بلبل معانی را جانفشانی لائق نه جعلِ ظلمانی. دلبر آفاق را عاشق صادق آشفته و مشتاق نه هر کاذب بداخلاق. شمع نورانی را پروانه رحمانی سرگشته و سرگردان نه خفّاش کور نادان." (حدیقه عرفان، ص 183)

گاه، در اثر فراق، بلبل سکوت اختیار کند ولی آتش عشق گل همچنان در دلش شعله‌ور است. باید که نور امید در دلش تاباند تا دیگر بار به نغمه و آواز آید و از زاویه خمول برون شود و نغمه‌سرایی آغاز کند. به قول مولوی، "چون که گل رفت و گلستان در گذشت \*\*\* نشوی دیگر ز بلبل سرگذشت."

حضرت عبدالبهاء به "جوان روحانی" می‌فرماید، "آن نفحات روحانی چه شد و آن نغمات رحمانی کجاست. آن آواز بریط و ارغنون و راز تار و عود و رود کجا رفت و آن آه و فغان بلبل گویا در گلشن کبریا چه شد. اگر صبح وصال غروب نمود و فجر قرب افول کرد و ابواب لقا مسدود شد، لکن الحمدلله دروازه رجا مفتوح است و شمع وفا پرنور و عاشق صادق در حین وصال ساکت و یوم لقا صامت؛ چون آتش فراق پرشعله گردد و حرارت اشتیاق شرر زند و فریاد و فغان کند، چشم گریان آرد و آه پنهان و دل سوزان ناله و زاری آغاز کند و با فزع و بی‌قراری دمساز شود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 72)

هنوز در این بلبل آثاری از عشق باقی است که طلعت میثاق او را تشویق می‌فرماید حبّ درون را آشکار سازد و به نغمه‌سرایی پردازد: "در این گلشن الهی چون بلبل معنوی به گلبنگ ملکوتی بیان مقامات معنوی نمایی و اسرار توحید درس و سبق دهی و در دبستان عرفان حقیقت تبیان بیان کنی..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 4، ص 103)

امّا، آن که دیگر بی‌قرار نیست و گل را عاشق واقعی نه، بی‌اعتنایی پیشه کند و نه نغمه‌ای از او به ظهور رسد و نه آوازی به گوش. این چنین بلبل "نسبتش مجازی است و بی‌ثمر و بی‌پایه مانند شخصی سیاه است نامش الماس و به حقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل خوش‌آواز. از انتساب اسمی چه فائده...". (مکاتیب عبدالهاء، ج 2، ص 280)

### بلبل در مقام معشوق

بلبل همیشه در مقام عاشق نیست، بلکه معشوق است که به کمال ملاحظت و زیبایی تغنی می‌کند و کسانی را که گوش شنوایی داشته باشند چنان به اهتزاز می‌آورد که گویی قصد پرواز دارند. شاید یکی از انواع موسیقی باشد که می‌فرماید نردبان روح است و آدمی را به یاد وطن حقیقی خود می‌اندازد. جمال قدم در بیانی به نغمه‌سرایی بلبل حقیقت اشاره دارند:

"ای مطرّز حقیقت، بلبل قدس معنوی به احسن الحان تغنی می‌فرماید ابدعُ من کلّ نغمهٍ فیا طوبی لکَ  
إن تکونَ من السّامعین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 32، ص 33)

وصال همیشه پایدار نیست و البته به فراق منتهی خواهد شد. لهذا باید قدر ایّام وصال با محبوب را دانست. از آنجا که خداوند عاشق بندگان خویش است، چون شوق آنها را ببیند به تغنی پردازد. در کلامی از جمال مبارک می‌خوانیم، "قدر این ایّام را دانسته که همیشه وصال میسر نشود. بلبل جز در بهار تغنی ننماید و تا گل نبیند به خروش نیاید. آید وقتی که عندلیب ربّانی از ذکر معانی باز ماند و به شاخسار معنوی پرواز نماید و به گلزارهای غیب الهی مقرر گیرد. به گوش جان بشنو و به تمام قلب اخذ نما." (آیات الهی، ج 2، ص 361)

شاید به همین علت است که حضرت بهاءالله در لوحی که به شیرین‌زبانی طیر الهی اشارتی دارند، می‌فرماید: "... اقرار کنی که بلبل معنوی به جمیع لسان در باغ‌های روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی." (حدیقه عرفان، ص 136)

لذا، باید قدر این ایّام را دانست و از ترنّمات او پی به فردوس الهی برد و در روضه جدید خداوند که "قرب رضوان" پدیدار گشته وارد شد. جمال مبارک در هفت وادی می‌فرماید، "تا بلبل بوستان معنوی به گلستان الهی باز نگشت و انوار صبح معانی به شمس حقیقی راجع نشد سعی کنید که شاید در این گلخن فانی بویی از گلشن باقی بشنوید و در ظلّ اهل این مدینه جاوید بمانید." (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع کانادا، ص 294)



یا در کلام دیگر می‌فرمایند، "تا نسیم‌های خوش روحانی از باغ‌های قدس معانی می‌وزد و بلبل بیان بر شاخه‌های گل رضوان می‌سراید سعی و جهدی باید تا گوش از آوازه‌های ملیح ربّانی بی‌نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماند و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشید و بر هر شجر یابسه که مرور نمود خلعت تازه دائمه عنایت فرمود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 65، ص 285)

در واقع، "شاهباز عشق از افق قدس الهی ظاهر گشته تا جمیع طیور را به نغمات بدیع خود مست و بیهوش گرداند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 32، ص 33)

### منم محبوب شما

یکی از موانعی که همواره مانع از عرفان مظهر ظهور شده، عقبه‌ی اسما بوده است. پیروان ادیان سلف میل دارند موعود آنها به همان اسم و رسم دیگر بار ظاهر شود. در حالی که رجوع به روح است نه به جسم. همان روح الهی در جسم دیگر و در مکان دیگر تجلّی فرماید. این است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "ای دوستان، سزاوار آن که در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 289)

لذا این دیگرگونی ظاهری را باید به عین حقیقت نگریست و طالب محبوب و موعود بود به هر لباس و هیأتی که ظاهر شود. جمال قدم بشارت ظهور و عود را می‌دهند و همگان را به بارگاه دوست یگانه فرا می‌خوانند: "پیک راستگو مرده داد که دوست می‌آید. اکنون آمد، چرا افسرده‌اید. آن پاک پوشیده بی‌پرده آمد چرا پزمرده‌اید. آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار. امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد. هر که این گرمی یافت به کوی دوست شتافت و هر که نیافت بی‌فسرد. افسردنی که هرگز برنخاست." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 256)

بنابراین، همان که در آغاز بوده، همان آفریننده که تجلّی در سایر انبیاء فرموده، اینک در این زمان ظهور فرموده است. اگر گرمی گفتار پروردگار را کسی دریابد، بی‌گمان به ساحت دوست شتابد، چه که "نعمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد" (دریای دانش، ص 149)

تغییری که در این دوران حاصل شده آن است که همواره عاشقان در طلب معشوق بودند، در این زمان معشوق طلب عشاق می‌نماید، چه که خود عاشق آنها است و این محبت دوطرفه است. زیرا

حضرتش فرموده است، "مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي، مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي، مَنْ عَرَفَنِي عَشَقَنِي، مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ، مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ، مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِيَ دَيْتُهُ، مَنْ عَلِيَ دَيْتُهُ فَأَنَا دَيْتُهُ." (ملا محسن فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الأخلاق، چاپ دوم، قم، 1423 قمری، ص 366 / مضمون: کسی که مرا بطلبد، مرا بیابد؛ کسی که مرا بیابد، مرا بشناسد؛ کسی که مرا بشناسد، عاشقم شود؛ کسی که عاشقم شود، من نیز عاشقش شوم؛ کسی که عاشقش شوم او را بکشم؛ کسی که او را بکشم پس خونباهش به عهده من است؛ کسی که خونباهش به عهده من است، پس خودم خونبهای او هستم.)

این حدیث در تاریخ نبیل، ص 63، به صورت دیگری درج شده است: "مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ تَقَدَّمَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَ مَنْ أَحَبَّنِي أَحَبَّتُهُ وَ مَنْ أَحَبَّتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِيَ دَيْتُهُ." (مضمون: کسی که مرا بطلبد مرا بیابد و کسی که یک وجب به طرف من آید به اندازه فاصله دو دست از هم گشاده به سویش روم و کسی که مرا دوست بدارد من دوستش دارم و کسی دوستش بدارم می کشمش و کسی را که بکشم خونباهش به عهده من است.)

در این زمان جمال مبارک می فرمایند که معشوق طلب عشاق می فرماید، "ای عاشقان روی جانان غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمایید و سَمَّ هجران را به شهد لقاء بیامیزید. اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیان از پی محبوب روان، در این ایام فصل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمردید و این نعمت را کم نشمرید. نعمت های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 335)

### ما از اهل یثربیم

یثرب نام قدیم مدینه الرسول (که بعدها به "مدینه" صورت اختصار یافت) است. یثرب از شهرهای باستانی است که حکومت های آن، یعنی معین و سبا، همواره در پی بسط سلطه و نفوذ خود در سرزمین های شمال عربستان بودند.

بعد از هجرت حضرت رسول به این شهر، آن را "مدینه الرسول" نامیدند. در قرآن آمده است که منافقین مدینه، شهر را به نام قدیمش می نامیدند و نام جدید را پذیرا نبودند. در آیات 12 و 13 سوره احزاب

آمده است که منافقان از مردم می‌خواستند که به منازل خود باز گردند و وعده‌های حضرت رسول را کذب می‌دانستند.

حال، در اینجا حضرت بهاءالله می‌فرماید که این بلبلان مجاز باز هم اسم جدید را پذیرا نیستند و خود را از اهل یثرب 3 می‌دانند. در واقع کجایه‌ای است از این که همواره کسانی که به سنن کهن خود متمسکند و از اقبال به مظهر ظهور جدید خداوند خودداری می‌کنند، در همه ادوار اهل یثرب هستند. اگرچه مدعی هستند که به "گل حجاز 4" انس دارند، یعنی سنت آباء و اجدادی آنها را به حضرت رسول اکرم که از آن خطّه ظهور فرمودند وابسته می‌سازد و ابداً مایل نیستند که حقیقت را پذیرا باشند. بدین لحاظ در ادامه کلام عذر آنها این است که، "تو از اهل حقیقتی." در واقع از زبان بلبلان مجاز می‌فرماید که حقیقت روح قدسی الهی در ایشان متجلی است که در عراق کشف حجاب فرموده و عالم را به ظهور خود مزین فرموده است.

در کلّ احیان از جمال رحمن محروم بوده‌اید

کسانی که به ظاهر متمسکند و از حقیقت محروم، مایلند که همه چیز آنطور که آنها می‌خواهند روی دهد و اگر خلاف آن باشد، ابداً نمی‌توانند یا نمی‌خواهند بپذیرند. این نشان می‌دهد که هرگز مؤمن حقیقی به همان مظهر ظهوری که مدعی ایمان به او هستند نبوده‌اند. چه که اگر او را می‌شناختند و لحن او را می‌دانستند چون دیگر بار در عالم متجلی می‌شد او را می‌شناختند.

در اینجا حضرت بهاءالله به آنها می‌فرماید که "هیچ وقت مرا نشناخته‌اید بلکه جدار و روافد و دیار را شناخته‌اید." جدار به معنای دیوار است و روافد، جمع رافد، به معنای چوب‌های سقف بالای پل است و دیار، جمع دار، به معنی مساکن و محلّها است. جمیع اینها حکایت از ظاهر بنا دارد نه آن که درون بنا ساکن است. چون نفوس بشری ناظر به ظاهر بنا بودند و از روحی که در آن هیكل متجلی است آگاهی نداشتند، بنابراین، وقتی در هیكل تازه ظهور فرمود، نتوانستند او را بشناسند و ایمان آورند.

وحدت مظاهر ظهور

جالب است که مؤمنین به حضرت ربّ اعلی تمثیل گل را برای بیان وحدت مظاهر ظهور به کار می‌برند. وقتی گروهی از بایان را برای شهادت بردند، یکی از آنها میرزا قربانعلی بود. او خطاب به جمعیت گفت، "حرف‌های مرا بشنوید و درست گوش کنید. شما مدعی هستید که از پیروان حضرت رسول‌الله (ص) می‌باشید. حضرت رسول، یعنی همان آفتاب هدایتی که سابقاً از افق حجاز طالع شد،

اینک به اسم علی محمد از افق شیراز طالع گشته و از این بزرگوار همان انوار و ضیاء حضرت رسول تابنده و مُشرق است. شاخ گل هر جا که می‌روید گل است. میرزا قربانعلی که اینطور دید به آنها گفت، ای مردم بد کردار چطور شده که بوی خوش این گل را که در همه جا منتشر گشته نمی‌شنوید. چرا اینقدر غافلید. اگرچه روح من از بوی این گل مسرور و شادمان است. ولی من متأسفم وقتی که می‌بینم دیگران از این سرور من بی‌نصیب‌اند." (مطالع الانوار، ص 422)

جمالِ قَدَم به بعضی نقاطی که مظاهر ظهور عرض جمال نموده‌اند اشارتی نموده همه را به خود منتسب می‌فرمایند و به این وسیله به یگانگی پیامبران الهی گواهی می‌دهند. مثلاً می‌فرمایند که نه از یریم (مدینه)، نه از بطحا 5 (مکه) و نه از عراق و نه از شام 6. ظهور پیامبران از نقاط مختلف را به "تفرّج و سیر در دیار" تشبیه می‌کنند و از حضرت موسی به "گاهی در مصر" و از حضرت مسیح به "در بیت‌الحم 7 و جلیل 8" و از حضرت رسول اکرم به "گاهی در حجاز"، از حضرت اعلی به "فارس" و از ظهور خود به "گاهی در عراق ... حال در ادرنه" یاد کرده ظهور را به "کشف نقاب" تعبیر فرموده‌اند.

در بیانی دیگر خود را با مظاهر ظهوری که به شهادت رسیده یا مبتلا به مشقّات دنیوی شده‌اند یکی می‌دانند، "أی ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّة أودعتنی بید النّورود ثمّ بید الفرعون و وردا علیّ ما أنت احصیته بعلمک و أحطته برادتك و مرّة أودعتنی فی سجن المشرکین بما قصصت علی أهل العماء حرفاً من الرّویا الذی ألهمتنی بعلمک و عرّفتنی بسلطانک و مرّة قطع رأسی بأیدی الکافرین و مرّة أرفعتنی إلی الصّلیب بما أظهرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردانیتک و بدایع آثار سلطان صمدانیتک و مرّة ابتلیتنی فی أرض الطّف بحیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک إلی أن قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدّیار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّة علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء إلی أن قطعوا ارکانی و فصلوا جوارحی إلی أن بلغ الزّمان إلی هذه الأيام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و یتدبّرون فی کلّ حین بأن یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلک بکلّ ما هم علیه لمقتدرون." (سورة الدّم، آثار قلم اعلی، ج 4، ص 64 / مضمون: ای پروردگار من، ستایش مر تو را سزاست به علّت قضایای بدیع و بلایای جامعیت. یک بار مرا دست نمرود دادی و دیگر بار دست فرعون و آن دو بر من وارد آوردند آنچه را که تنها تو توانی برشماری و به آن اراده داری. یک بار مرا به زندان مشرکان انداختی به خاطر بیان حرفی برای مشرکان از رؤیایی که الهامم فرمودی و یک بار سرم را به دست کافرین قطع کردی و یک بار بر فراز صلیب فرستادی و یک بار در کربلا مبتلایم فرمودی که تنها بین

بندگانت ماندم تا آن که سرم را بریدند و بر سر نیزه زدند و در شهرها گرداندند تا به مقرّ منکران رساندند و یک بار هم در هوا آویزانم کردی و به ضرب گلوله‌های بغض و کینه تیربارانم نمودی تا بند از بند اعضا و جوارحم گشوده شد تا رسید به این زمان که کینه‌جویان علیه من قیام کردند و هر آن در اندیشه‌اند که چگونه کینه مرا در دل بندگان اندازند و هر آنچه که می‌توانند در مکر و حيله به کار می‌برند.

به حبّ من معروفید و لکن از من غافل

این معنی را در سایر آثار مبارکه می‌بینیم که نفوس به علّت ایمان به حق شهرت می‌یابند. آنها خود را عاشق خداوند قله‌داد می‌کنند، اما از او غافلند. جمال قدم می‌فرمایند، "قلب که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلّی ربّانی از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول. از او محبوب و به دنیا و آلائی آن متوجه؛ و حقّ بنفسه قُرب و بُعد ندارد. مقدّس است از این مقامات و نسبت او با کلّ علّی حدّ سوا بوده. این قُرب و بُعد از مظاهر ظاهر. این مسلم است که قلب عرش تجلّی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیّه قبله این مقام را بیان نموده‌ایم. لایسّعی ارضی و سمائی و لکن یسّعی قلب عبدی المؤمن. و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلّی رحمانی است بسا می‌شود که از مجلّی غافل است. در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر به حقّ نزدیک است و اسم قریب بر او جاری." (مائدۀ آسمانی، ج 1، ص 58)

حدیث قدسی "لایسّعی ارضی و سمائی..." در بسیاری از آثار مبارکه محلّ استناد واقع شده است. مثلاً در هفت وادی می‌فرمایند، "قلب لطیف به منزله آئینه است. آن را به صیقل حبّ و انقطاع از ماسوی‌الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود. معنی لایسّعی ارضی و لا سمائی و لکن یسّعی قلب عبدی المؤمن را آشکا و هویدا بینی و جان در دست گیری و به هزار حسرت نثار یار تازه نمائی و چون انوار تجلّی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضا و ارکان ظاهر می‌شود." (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 4-113)

زاغید و رسم بلبل آموخته‌اید

اگرچه مظاهر ظهور همواره به ظاهر حکم نموده‌اند و با مدعیان به مدارا رفتار کرده‌اند، اما در مواقع امتحان است که باطن نفوس بشری آشکار می‌شود. در کلمات مکنونه فارسی این موارد به خوبی بیان شده است. مثلاً می‌فرمایند، "ای بظاهر آراسته و به باطن کاسته، مثل شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود. چون به دست صراف ذائقه احدیه افتد قطره‌ای از

آن را قبول نفرماید. بلی تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود، ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان، بلکه فرق بی‌منتهی در میان." (مجموعه الواح، ص 380) یا در کلام دیگر نازل، "ای جهلای معروف به علم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید. مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروان‌های مدینه و دیار من است." (همان)

### در ارض وهم و تقلید سایرید و از روضه مبارکه توحید محروم

برای وصول به عرفان حقیقی باید اوهام و تقلید را بالمره کنار گذاشت. جمال قدم در لوح احمد فارسی تأکید دارند، "از تقلید تقلید به روضه قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام." (مجموعه الواح، ص 322) بنابراین، تقلید آدمی را مقید به مواردی می‌کند که از دیگری آموخته و در همان وادی سیر می‌کند و البته نتواند خود را رهایی بخشد تا به بهشت توحید وارد شود.

جمال قدم وصول به مقصود را جز از طریق ادراک حق "به بصر و قلب و فطرت خود" میسر نمی‌دانند. در لوحی می‌فرمایند، "لم یزل مقصود از آفرینش معرفت حق بوده و خواهد بود و این معرفت منوط به عرفان انفس عباد بوده که به بصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمایند. چه که تقلید کفایت نماید چه در اقبال و چه در اعراض. اگر به رتبه بلند ابهی فائز شوی، به منظر اکبر که مقام استقامت بعد از مجاهده فی‌الله است واصل خواهید شد." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 364)

جمال مبارک در لوح سلطان به حدیثی اشاره دارند که راجع به شرایط مرجع تقلید است: "در شرایط علماء می‌فرماید و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهویه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلدوه الی آخر. و اگر پادشاه زمان به این بیان که از لسان مظهر وحی رحمن جاری شده ناظر شوند، ملاحظه می‌فرمایند که متصفین به این صفات وارده در حدیث شریف اقلّ از کبریت احمرند. لهذا هر نفسی که مدعی علم است قولش مسموع نبوده و نیست." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 175)

حضرت عبدالبهاء در بحث مفصل خود از این حدیث هر یک از چهار شرط مزبور را مورد بررسی قرار داده‌اند. مقصود از "صائناً لنفسه" در واقع "صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتّصاف به اوصاف کمالیه معنویّه و صوریّه بوده." (رساله مدنیّه، طبع آلمان، ص 32) صفات کمالیه در بیان حضرت عبدالبهاء به اختصار عبارت است از علم و فضل، عدل و حقانیت، عدم التفات به منافع شخصی، صداقت و خلوص نیت، مبادرت به تعلیم معارف عمومیّه و تدریس علوم نافعّه، خشیه‌الله، محبه‌الله، حلم، سکون،

سلوک، رحم، مروّت، جلادت و شجاعت، ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و امثال آن.

مقصود از "حافظاً لدینه" عبارت از "ترویج دین الهی و غلبه و استعلاّش بر سائر ادیان از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول داشتن" است. (همان، ص 35)

"مخالفاً لهواه" از نظر حضرت عبدالبهاء "اسّ اساس اخلاق ممدوحه انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیّه نورانیّه بنی آدم است؛ معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیه انسانی است." (همان، ص 44)

و بالاخره مقصود از "مطیعاً لأمر مولاه" اطاعت از پروردگار است. به بیان مرکز میثاق "اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند یگانه. نورانیت امکان به دیانت است و ترقّی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام مقدّسه الهیه...". (ص 51)

لذا در امر بهائی تقلید جائز نیست. جمال مبارک در لوح دنیا می فرمایند، "به این کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 290)

#### داستان بحث جغد با بلبل

در این داستان، جغد به بلبل می گوید که زاغ از تو بهتر می خواند. این کلام اشاره به آن است که ازلیان بعضی از آثار جمال مبارک را به اسم ازل شهرت دادند تا کسب اعتبار برای او نمایند. در حالی که به بیان جمال قدم از عهده خواندن آن بیانات نیز بر نمی آمد.

در بیانی از قلم اعلی نازل، "جناب حیدر قبل علی علیه بهائی و عنایتی از ارض صاد نوشته که متوهّمین این ارض ناس را به کتاب ایقان به مطلع اوهام دعوت می نمایند. این است شأن عباد." (اقتدارات، ص 3-42)

در کلام دیگر نازل، "معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی امام وجوه نازل. مع ذلک هر یک را به غافل نسبت داده اند. نفسی که لعمرالله از ادراک آیات الهی عاجز و قاصر است به او نسبت داده و می دهند." (اشراقات، ص 160)

ای بی انصاف، مرا صیّاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا به اسم زاغ شهرت یافت

اشاره به قضیه به اصطلاح وصی شدن ازل است. حضرت بهاءالله بارها به این نکته اشاره کرده‌اند که با اطلاع دو نفر، حضرت ربّ اعلی موافقت فرمودند که ظاهراً میرزا یحیی رهبری جامعه بانی را داشته باشد تا حضرت بهاءالله بتوانند بدون جلب نظر اعداء به هدایت و صیانت جامعه پردازند. البته حضرت بهاءالله در موارد عدیده، مثل ماجرای آمل، میرزا یحیی را از دست اعداء نجات دادند و نگذاشتند ادنی گزندی به او برسد.

در لوحی می‌فرمایند، "تالله قد فتح ما کان أصل الأمر كما سمعوا العباد و ما أطع بذلك إلا نفسان. فواحد منهما سمی بأحمد و صعد إلى الله و الثانی سمی بالکلیم و هو یشی و یشی القضاء عن خلفه." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 132)

در بحث از اقداماتی که میرزا یحیی علیه جمال قدم نمود، طلعت ابهی می‌فرمایند، "چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عرّ مکنون، من غیر تعطیل و تعویق انداخته‌اند و به این هم کفایت نموده تا آن که اسمی از اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و به نفحه‌ای حیات بخشیدم به محاربه بر جمالم برخاست. تالله الحق به انکار و استکباری به جمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن متصور نه. و مع ذلک نظر به آن که ناس را بی‌بصر و بی‌شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق به ردّ و قبول خود دیده، فعل منکر خود را به جمال اطهر نسبت داده که در مداین‌الله اشتهار دهد که شاید به این وسوس و حیل ناس را از علة‌العلل محروم سازد. مع آن که اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس؛ واحد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع إلى مقرّ القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم کان موجوداً حیثیند بین یدینا." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 4-173)

صاحبان آذان نغمه رحمن را از نعیب زاغان تمیز دهند

در طول دوران از واقعه سیاه‌چال تا فصل اکبر در ادرنه این قبیل مسائل وجود داشت و بعضی از نفوس تصور می‌کردند که این آثار مبارکه از قلم ازل صادر شده است. اما وقایعی چند این موضوع را برملا ساخت که آنچه از قلم ابهی نازل، به وحی الهی جریان یافته است. یکی از آن موارد نوشتن تفسیری بر آیه قرآنی "کلّ الطّعام حلالاً لبّنی اسرائیل" بود. که حاجی میرزا کمال‌الدین نراقی، از اصحاب حضرت باب و صاحب فضائل و کمالات عالیّه، ابتدا از میرزا یحیی تقاضای نوشتن شرحی بر آن آیه نمود. مضامین نوشته او آنقدر سست و بی‌مایه و خالی از اساس و پایه بود که میرزا کمال‌الدین مایوس شد و اعتماد و توجهش به کلی از ازل سلب گردید. آنگاه مسئول خویش را از ساحت اقدس حضرت بهاءالله در خواست نمود و در جواب لوحی از قلم مبارک به افتخار او نازل شد که چنان در روح



میرزا کمال‌الدین مؤثر واقع شد که به کلی شیفته و مسحور هیکل اطهر گردید و اگر منع مبارک نبود در همان موقع سر مکنون و رمز مصونی را که در وجود منزل آن آیات مندج و مکنون بود برملا می‌ساخت. (بهاء‌الله شمس حقیقت، ص 6-145)

نمونه دیگر شاهزاده خانم شمس جهان، نوه فتحعلی‌شاه متخلص به فتنه بود که به بغداد رفت تا با یحیی ازل ملاقات کند ولی ازل اجازه نداد. شاهزاده خانم مایوس شد. در همان موقع حضرت بهاء‌الله از سلیمانیه مراجعت فرموده بودند. به توصیه بعضی از اصحاب به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف شد آنگاه دریافت که من‌یظهره‌الله موعود حضرت باب ایشان هستند. حضرت بهاء‌الله او را از افشاء این راز منع فرمودند. (تذکره شعرای قرن اول بهائی، ج 3، ص 171)

داستان ملا نصرالله شهمیرزادی، که نهایتاً به شهادت رسید، شهرت دارد. وقتی لوح مبارک خطاب به سلطان ایران را، بدون آن که از هویت نویسنده آن اطلاعی داشته باشد، خواند، شهادت داد که نویسنده آن، هر کس که باشد، از طرف خدا است و کسی جز مظهر ظهور الهی قادر به نوشتن چنان اثری نیست. حال، مقایسه فرماید این مرد بزرگ را با ملا علی کنی که او هم لوح مبارک مزبور را دریافت داشت و فتوای قتل برای نویسنده و قاصد آورنده آن صادر کرد.

ذره‌ای وهم را به صدهزار یقین تبدیل ننمائید...

این مطلب کراً در آثار مبارکه تکرار شده است که برای وصول به عرفان حق باید از اوهامی که از قبل در ذهن انسان جای گرفته دست کشید تا امکان تابیدن انوار یقین پدید آید و این بسیار مشکل است. جمال قدم می‌فرمایند، "این بسی واضح است که هر نفسی طالب عرفان حق بوده و خواهد بود و سبب اعراض و اعتراض و غفلت و جهالت، اوهامی بوده که از قبل به آن تربیت یافته‌اند و خرق این اوهام بسیار مشکل است، مگر به تدابیر انفس مقدسه کامله." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 124)

گاهی این اوهام به صورت قصص کاذبه ظاهر می‌شوند که مانع از وصول به حقیقت می‌گردند. جمال مبارک در بدایت لوح مبارک بشارات، می‌فرمایند، "مقصود از ارتفاع ندا و کلمه علیا آن که از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعد گردد از برای اصغای کلمه طیبه مبارکه علیا که از خزانه علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 116)

در بیان دیگر از قلم ابهی نازل، "لعمرالله اگر جمیع آذان عالم اقلّ من آن از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدّس شود به اصغاء یک آیه کلّ به شاطیء بحر احدیه توجّه نمایند." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 293)

از اوهام با اصطلاح "رمد ابصار" نیز یاد شده است که مانع از دیدن حقیقت می گردد. در بیانی اظهار امیدواری می فرمایند که رمد ابصار مرتفع شود: "رجا آن که از عنایت حکیم دانا رمد ابصار رفع شود و بر بینائیش بیفزاید تا ببیند آنچه را که از برای آن به وجود آمده اند. امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینایی بیفزاید آن سزاوار التفات است. این بینایی سفیر و هادی دانایی است." (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص 18)

یا در بیان دیگر از قلم جمال قدم نازل، "طهروا رمد عیونکم ثم افتحوها بحیّی ثم تجسسوا فی أقطار السموات و الأرض. هل تجدون رحمةً اکبرَ عما ظهر لا فو منظری الا کبر لو أنتم من العارفين." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 179)

خود واژه "اوهام" نیز مکرراً به کار رفته است: "ضعوا اوهامکم و ظنونکم ثم انظروا بطرف الإنصاف إلى افق الظهور و ما ظهر من عنده و نزل من لدنه و ما ورد علیه من اعدائه...". (مجموعه اشراقات، ص 54)

در واقع به بیان حضرت بهاءالله نفس اوهام است که مانع از وصول به یقین است: "حقّ جلّ جلاله مبشر فرستاد و مرده داد تا اهل ارض به طراز فرح و سرور مزین گردند و با کمال انبساط قصد بساط حق نمایند. ولكن چون افتد عباد به اوهام مشغول از انوار صبح یقین محروم مانده اند و این مرده جانبخش سبب احزان شد. چه که قلب به غیر مشغول و آذان به انکرا الأصوات مأنوس." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص 438)

با این همه جمال مبارک شهادت می دهند که ظنون و اوهام و حجبات نفسانی مانع از ظهور حقیقت نخواهد شد: "یا ملأ الأوهام، قد أنار الافق الأعلى و ظهر ما لاتستره حجبات أنفسکم و لا أوهامکم. إنه قد ظهر بسلطان من عنده و خرق السبحات و الحجيات بأصابع القدرة علی شأن سمع الملأ الأعلى صوت خرقها." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 174)

بنظر اغیار بر منظر نگار ناظر نباشید

نگار در لغت به معنای معشوق و محبوب است. این دورانی است که محبوب طالب احباب گشته و معشوق در پی عشاق است: "در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می‌نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمردید و این نعمت را کم نشمردید. نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردارید تا جمال دوست بی‌حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید." (ایام تسعه، ص 20-319)

خود را دوست نامیده و فرموده که بندگان الهی را به خاطر خود آنها دوست دارد و گوید که، "به چنین دوست جفا مکنید و به کوش بشتابید." به مظهر ظهور الهی که در کمال لطف و محبت قبول مشقات فرموده تا ناس را به سرمنزل مقصود هدایت فرماید نباید جفا نمود و نباید به دیده بیگانه به او نگریست. چه که "او بسیار نزدیک آمده؛ آن که پنهان بود آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بپذیرید. بگذارید آنچه در جهان دیده می‌شود و بپذیرید آنچه را که دست بخشش می‌بخشد." (دریای دانش، ص 173)

اما، باید به حقیقت ناظر بود تا لحن آشنا را بتوان شناخت. این است که جمال قدم در لوح شکرشکن می‌فرماید، "نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد." (دریای دانش، ص 149)

در حقیقت باید همان باشیم که حضرت عبدالبهاء در مناجات می‌فرماید، "خداوندا، عنایتی فرما که تو را بشناسیم و عاشق جمال تو باشیم. جویای شمس حقیقت باشیم از هرافقی طالع شود؛ طالب رائحه طیبه باشیم از هر گلی انتشار یابد." (مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع شهرالملک 102 بدیع، نیودهلی، ص 38)

### حدیقه مبارکه کان‌الله

محملاً مقصود مبارک از "کان‌الله"، همان عبارت "کان‌الله و لم یکن معه من شیء" است که به بیان حضرت بهاء‌الله "اینست اصل توحید و جوهر تفرید کان‌الله و لم یکن معه من شیء و الآن یکون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ العظیم." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، چاپ دوم، ص 126)

بنابراین، توحید حقیقی اعتقاد به "کان الله و لم یکن معه من شیء" است. بلبل نورانی که به حقیقت الهی پی برده و طائف حول عرش مظهر ظهور گشته، معتقد به این عبارت است. به این علت است که می‌فرمایند، "از حدیقه مبارکه کان‌الله بلبلی نورانی..."

جمال قدم این حالت را به زیباترین وجه در هفت‌وادی وصف می‌فرمایند، "بلبل قلب را در این مقامات نواهای دیگر است و اسرار دیگر که دل از او به جوش و روح در خروش. ولکن این معمای معانی را دل به دل باید گفت و سینه به سینه باید سپرد... ای رفیق تا به حدیقه این معانی نرسی از خمر باقی این وادی نچشی و اگر چشی از غیر چشم پوشی و از باده استغنا بنوشی و از همه بگسلی و به او پیوندی و جان در رهش بازی و روان رایگان برافشانی اگرچه گیری در این مقام نیست تا چشم پوشی. «کان الله و لم یکن معه من شیء» زیرا که سالک در این رتبه جمال دوست را در هر شیء بیند از نار رخساریار بیند و در مجاز رمز حقیقت ملاحظه کند و از صفات سرّ هویت مشاهده نماید. زیرا پرده‌ها را به آهی سوخته و حجابها را به نگاهی برداشته..." (هفت وادی، ص 18)

در سورة‌الهیکل اهل عالم را نصیحت می‌فرمایند که خود را از مطلع آیات محروم ننمایند. چه که این به نفع شما است و الا خداوند از اهل عالم مستغنی است. زیرا "إنّه لم یزل کان و لم یکن معه من شیء قد ارتفعت رأیة التّوحید علی طور الوجود من الغیب و الشّهود ألا انه لا إله إلا أنا الواحد العزیز الفرید." (آثار قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا ص 30)

اگرچه به صورت بلبلید ولکن چندی با زاغان مؤانس گشته‌اید...

نهی از معاشرت با مشرکان و ناقضان که تأثیرشان مانند سمّ در انسان اثر می‌گذارد کراراً در آثار مبارکه مورد تأکید واقع گشته است. جمال قدم می‌فرمایند، "بسا از نفوس که خود را به حق نسبت داده و سبب تضییع امرالله شده‌اند. اجتناب از چنین نفوس لازم." (گنجینه حدود و احکام، ص 448)

حضرت عبدالبهاء در تبیین آیه "لا تکنونوا مع الذین قاسیة قلوبهم عن ذکرالله" می‌فرمایند، "با نفوسی که در نهایت بغض و عداوتند و در غایت ضلالت و جهالت و جمیع اذکارشان القاء شبّهات و ارتیاب در امر ربّ‌الآیات به قسمی که شب و روز به طعن مشغول و به القاء شبّهات مألوف و بغضشان ظاهر" نباید مألوف شد و معاشرت و الفت کرد. (گنجینه حدود و احکام، ص 448)

توصیه است که با نفوسی معاشرت شود که از آنها مضرت حاصل نشود. اثرات معاشرت با نفوس نامطلوب را اینگونه توضیح می‌فرمایند، "بسیار ملاحظه شد که نفوسی در نهایت محبت و انجذاب و روح و ریحان بوده با طبیعیون و اهل فسق الفت و معاشرت نمودند به کلی عاطل و باطل گشتند. حتی در ارض اقدس یک دو جوان را پروتستان‌ها به عنوان تعلیم لسان به خانه خویش بردند و بعضی اسباب نامشروع مثل معاشرت نسوان فراهم آوردند. نزدیک بود که به کلی آنان را به واسطه این وسایل منحرف نمایند. این عبد منع نمود، بلکه از عکا به جای دیگر فرستاد." (همان)

وقتی سیرت تغییر کرد و دیگر از آن فطرت اصلیه الهیه اثری باقی نماند، مظهر ظهور هم مایل نیست کلامی با چنین نفوسی تکلم نماید. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 82) بنابراین، آنها را به رضوان الهی راهی نیست و امکان ورود نه. چه که ملائکه امر به نام خداوند در مدخل رضوان ایستاده و مانع از ورود کسانی می‌شوند که شائبه تعلق به این جهان از آنها به مشام رسد: "علی باب هذا الرضوان ملئکه الامر لموقوفون علی اسمی الحافظ السميع العليم و إن یجدن من أحد روائح الدنیا و عما ظهر بین السموات و الأرض یمنعنه عن الدخول فی هذا الرضوان و عن الوقوف بین یدی ربک المنان القدیم." (آثار قلم اعلی، ج 4، طبع طهران، ص 55)

### جهت نماید که دوست را بشناسید

عرفان الهی، یعنی مظهر امر او، نخستین وظیفه هر نفسی است که مشتاق رسیدن به وصال حق است. برای شناخت دوست باید از جمیع امور وارسته و منقطع گشت تا بدون حب و بغض بتوان پی به حقایق مظهر ظهور الهی برد. جمال قدم هدایت می‌فرمایند، "سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عریضه پاک و مقدس نمایند. یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلیات اشراق شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند." (ایقان، ص 3-2)

و در مقام دیگر می‌فرمایند، "سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد... چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود

را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم بیدار نماید...". (همان، ص 151)

اگر به خضوع و خشوع و سایر سجایای حق بین عباد ظاهر شوید...

جمال قدم و حضرت عبدالبهاء کراماً تصریح فرموده‌اند که اگر اتصاف به صفات الهی صورت گیرد، البته کذب مفتریات اعداء بر جمیع ظاهر شود و حقیقت امر الهی بر همگان مکشوف گردد. زیرا آنچه که مایه جذب قلوب است، علاوه بر آثار مبارکه، تأثیر آنها بر نفوس مؤمنین است. زیرا "کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لائخصی... عالم را کلمه مسخر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم؛ چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح." (لوح مقصود، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص 107)

بنابراین، از اثر می‌توان پی به مؤثر برد. وقتی اعمال طیبه و اخلاق مرضیه از مدعیان محبت مشاهده شود، لابد بر این است که هر ناظر منصفی در صدد بر می‌آید که مؤثر را بیابد. داستان معروفی است از نحوه ایمان آوردن جناب حاج محمود قصابچی که روزی نامه‌ای از ناشناسی به دستش می‌رسد که برادر مرحومش مبلغی نزد او ودیعه گذاشته و حال آن ودیعه سود سرشاری نموده که باید سهم متوفی به وارثش برسد. جناب قصابچی که از موضوع وجه مزبور خبری نداشته سخت حیرت می‌کند. در صدد تحقیق از هویت نویسنده نامه بر می‌آید که معلوم می‌شود بهائی است و آن زمان که در می‌یابد امر بهائی چنین تأثیری در فردی (جناب موسی بنانی) گذاشته که اینقدر امین است، با تحقیق و تحری پی به حقایق امر مبارک می‌برد و ایمان می‌آورد. (نقل به مضمون از کتاب داستان دوستان اثر جناب ابوالقاسم فیضی)

اعمال غیر مرضیه مثبت مفتریات است

این نکته بارها در آثار مبارکه مطرح شده است که اعمال غیرمرضیه سبب اعراض نفوسی شده که قصد تحقیق و تحری داشته‌اند. جمال قدم کراماً فرموده‌اند، "لیس ضرّی سبحی". مثلاً در بیانی از قلم اعلی نازل، "لیس ضرّی سبحی و بلائی و ما یرد علی من طغاة عبادی بل عمل الذین ینسبون أنفسهم إلی هذا المظلوم و یرتکبون ما تضحیح به حرمة الله بین خلقه." (آثار قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا، ص 152)

در مقام گلایه از قلم اعلی نازل، "قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سببیه الهیه در بین بریه حرکت می‌کردند، حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم الله بودند." (حدیقه عرفان، ص 75)

در کلام دیگر نازل، "ای امین، اگر ناس به آداب و اخلاق ربّانیه که در الواح منزله ثبت شده عامل می‌گشتند، هرآینه مشاهده می‌نمودی مَنْ عَلَى الْأَرْضِ رَا مُقْبِلِ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ." (حیوة بهائی، ص 6)

حضرت عبدالبهاء تصریح دارند، "فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَ كَرِهُوا نَهْيَهُ" (پیام آسمانی، ج 1، ص 27)

جمع به مقرّ قدس راجع است

متأسفانه اعمال غیر مرضیه که از فردی از احبّاء مشاهده شود، توسط اعدا شمول عام یابد و ضرر آن به اصل شجره که مقام مظهر ظهور و امر مبارک است وارد شود. جمال قدم می‌فرماید، "بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه نمایند به حقّ نسبت دهند. فَبَيْسَ مَا هُمْ يَعْمَلُونَ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 306)

جمال مبارک در مقام گلایه می‌فرماید، "کلّ را به محبت و و داد امر نمودیم به اختلاف برخواستند و به حکمت دعوت فرمودیم اجابت نمودند چنانچه شنیده‌اید که در بعضی بلاد اختلاف مابین احباب ظاهر و همچنین در بعض مدن خلاف حکمت مشهود... سبب نفی احبّاء الله از عراق اجتماع بوده و همچنین علت نفی از ارض سرّ. مع ذلک آنچه نهی می‌شود احدی اصغاء ننموده و نمی‌نماید إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ... چون بر حسب ظاهر ضرر اجتماع به اصل شجره وارد است باید دوستان حق از آن اجتناب نمایند و اراده خود را در اراده او فانی سازند." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 368)

در مقام از قلم اعلی نازل، "دیگر چه مقدار مفتریات به ملیک اسماء و صفات نسبت داده‌اند و آنچه دون خیر بوده به اصل شجره ربوبیه راجع نموده." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 74)

در کلامی راجع به نفوسی که مرتکب بعضی اعمال غیرمرضیه شده بودند می‌فرماید، "بعضی از نفوس ضالّه کاذبه ناس را از اوامر الهی منع نمایند و به نواهی دلالت کنند و مع ذلک خود را به حق نسبت می‌دهند. إِنَّهُ بَرِيءٌ مِنْهُمْ... بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرد. علیهم دائرة السوء و عذاب الله المقتدر القدير. قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی الحقیقه به ملکوت ایمان ارتقا بسته ابداً به آن توجه نماید تا چه رسد به اخذ آن... بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقّاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند

گیرید و متنبه شوید. اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده حمل این زحمات به چه جهت شده. هر سارق و فاسقی به این اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده. به راستی می گویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدس دارید." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 74-373)

جمال قدم تصریح می فرمایند، "ای اهل بهاء از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست. چه که نفوس غافله به مجرد اصغاء عمل منگری نار فساد برافروزند و به انتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آن را به مبدء راجع کنند. مکرر از قلم اعلی این کلمه علیا نازل جنودی که ناصر حقد اعمال و اخلاق پسندیده بوده و قائد و سردار این جنود تقوی الله." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 230)

در کلام دیگر نازل، "بعضی در بعضی از احیان تکلم نمودند به آنچه که ضررش به اصل سدره راجع است." (لوح اتحاد، ادعیه محبوب، طبع مصر، ص 403)

### یادداشت‌ها

1. للذین لایؤمنون بالآخرة مثل السوء و لله المثل الأعلى و هو العزیز الحکیم.
2. ابن قیم می گوید: «الله سبحانه و تعالی بزرگ این نگهبانان را رضوان نام نهاده که از رضا (خشنودی) مشتق شده و خازن آتش را مالک نام نهاده که مشتق از ملک است که به معنای قدرت و شدت است...» (حادی الأرواح: 1/ 76).
3. یثرب: به نام نخستین اقامت کننده در آن، یثرب بن قانیة، از نژاد سام بن نوح نامیده‌اند. اما در تعیین مکان آن اختلاف است. بعضی گویند یثرب نام یکی ناحیه و مدینه جزو آن است. برخی بر آنند که یثرب نام ناحیه‌ای از مدینه است و بنا به قول دیگر یثرب عبارت از خود مدینه است. گویند حضرت رسول از این نام اکراه داشت. از این رو این بلد را طیبیه یا طابۀ نامند. (معجم البلدان، ج 4، ص 1010)
4. حجاز: نام تاریخی ناحیه غرب شبه جزیره عربستان است. این ناحیه زادگاه اسلام و محل قرار گرفتن کعبه است. شهرهای مکه و مدینه در این ناحیه قرار دارند. واژه حجاز به معنای "حائل و میانگیر" است و از این رو به آن این نام را داده‌اند که به صورت رشته کوه تپه‌مانندی میان دو سرزمین تهمه (غور) و نجد واقع شده است که اولی سرزمینی پست در امتداد کتاره دریای سرخ و دومی سرزمینی بلند در داخله عربستان است. هنگام ظهور اسلام فقط مکه، مدینه، طائف، و خیبر از بلاد آباد حجاز بوده است.
5. بطحاء: دشت، زمین پهن و گسترده، سیل‌گاه فراخ که در آن شن و ماسه و سنگریزه باشد. وادی بطحاء در یک فرسخی مکه و میان مکه و منا واقع است. حضرت رسول در این ناحیه پرورش یافته‌اند. در تاریخ اسلام (ج 2، ص 54) آمده است که ته دره را بطحاء نامند که خانه کعبه در آنجا است. در غیث اللغات مذکور که بطحا وادی مکه معظمه و گاهی از بطحا مکه معظمه مراد است.
6. شام: منطقه کابیش گسترده‌ای در جنوب غرب آسیا و شامل کشورهای امروزی سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، قبرس، بخش‌هایی از جنوب ترکیه و شرق مصر است. گاهی بخش‌هایی از غرب عراق را نیز جزو شام به حساب می‌آورند.
7. بیت اللحم: شهری در قسمت فرمانداری بیت لحم در کرانه باختری تحت حکومت خودمختار فلسطینی است. محل تولد حضرت عیسی است.



8. جلیل: سرزمینی در شمال اسرائیل فعلی. این منطقه در قسمت عمده‌ای از استانهای اسرائیل به اسامی استان شمال و استان حیفا واقع شده است.

9. متن کامل لوح مبارک ذیلاً درج می‌شود:

به نام دوست

لله المثل الاعلی گل معنوی در رضوان الهی به قدوم ربیع معانی مشهود ولکن بلبلان صوری محروم مانده‌اند.

گل گوید: ای بلبلان منم محبوب شما و به کمال لون و نفعهء عطریه و لطافت و طراوت منیعه ظاهر شده‌ام با یار پیامیزید و از دوست مگزیزید.

بلبلان مجاز گویند: ما از اهل یریم و به گل حجاز اُنس داشته و تو از اهل حقیقتی و در بستان عراق کشف نقاب نموده‌ای.

گل گفت: معلوم شد که در کلّ احیان از جمال رحمن محروم بوده‌اید و هیچ وقت مرا نشناخته‌اید بلکه جدار و روافد و دیار را شناخته‌اید. چه، اگر مرا می‌شناختید حال از یار خود نمی‌گریختید. ای بلبلان من نه خود از یریم و نه از بطحا و نه از عراق و نه از شام و لکن گاهی به تفرّج و سیر در دیار سایریم. گاهی در مصر و وقتی در بیت‌الحم و جلیل و گاهی در حجاز و گاهی در عراق و فارس و حال در ادرنه کشف نقاب نموده‌ام. شما به حبّ من معروفید، ولکن از من غافل. معلوم شد که زاغید و رسم بلبل آموخته‌اید؛ در ارض وهم و تقلید سایرید و از روضه مبارکه که توحید محروم.

مثل شما مثل آن جغد است که وقتی بلبلی را گفت که زاغ از تو بهتر می‌خواند. بلبل گفت: ای جغد چرا از انصاف گذشتی و از حق چشم برداشته. آخر هر دعوی را برهانی لازم است و هر قوی را دلیلی. حال من حاضر و زاغ حاضر بخواند تا بخوانم. گفت این کلمه مقبول نیست بلکه مردود است چه که من وقتی از رضوانی نغمه خوشی استماع نمودم؛ بعد، از صاحب نغمه پرسیدم. مذکور نمودند که این صوت زاغ بود؛ و علاوه بر آن مشاهده شد که زاغی از آن بستان بیرون آمد؛ یقین نمودم که قائل صادق است. بلبل بیچاره گفت ای جغد آن صوت زاغ نبود صوت من بود و حال به همان صوت که شنیدی بلکه احسن و ابداع از آن تغنی می‌نمایم. گفت مرا به این کلمات رجوعی نیست و این سخنها مقبول نه. چه که من همچو شنیده‌ام از آباء و امثال خود و حال آن زاغ حاضر و سند هم در دست دارد. اگر تو بودی چگونه اسم او شهرت نموده. بلبل گفت ای بی انصاف مرا صیّاد کین در کمین بود و سیف ظلم از عقب لذا به اسم زاغ شهرت یافت. من از غایت ظهور مستور ماندم و از کمال تغنی به

ساکت مشهور. و لکن صاحبان آذان نغمهٔ رحمن را از نعیب زاغان تمیز دهند. حال تو به اصل صوت و لحن ناظر شو لِیَظْهَرَ لَكَ الْحَقَّ.

و شما، ای ببلان صورت، مثل آن جغد به نظر می‌آئید که ذره‌ای وهم را به صد هزار یقین تبدیل ننمائید و حرفی از آنچه شنیده به عالم شهود و مکاشفه مبادله نکنید. بشنوید نصح یار را و به نظر اغیار بر منظر نگار ناظر مباشید. مرا به من بشناسید نه به مقرر و دیار.

در این گفتگو بودند که ناگاه از حدیقهٔ مبارکه "كَانَ اللَّهُ" بلبلی نورانی به طراز رحمانی و نغمهٔ ربّانی وارد و به طواف گل مشغول شد. گفت ای ببلان اگر چه به صورت بلبلید و لکن چندی با زاغان مؤانس گشته‌اید و سیرتشان در شما ظاهر و مشهود. مقرّتان این رضوان نه؛ برپرید و بروید. این گل روحانی مطاف ببلان آشیان رحمانی است.

پس ای ببلان انسانی جهد نمائید که دوست را بشناسید و دست تعدّی خزان را از این گل رضوان رحمن قطع نمائید. یعنی ای دوستان حقّ، کمر خدمت محکم بر بندید و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائید. و اگر به خضوع و خشوع و سایر سجایای حق بین عباد ظاهر شوید ذیل تقدیس از مفتریات ابلیس و مظاهرش طاهر ماند و آلوده نشود و کذب مفترین بر عالمیان ظاهر و هویدا گردد و اگر نعوذ بالله عمل غیر مرضیه از شما مشاهده شود جمیع به مقرر قدس راجع است و همان اعمال مثبت مفتریات مشرکین خواهد شد. و هذا لحن یقین و الحمد لله محبوب العالمین.

(آثار قلم اعلیٰ، طبع طهران، ج 4، ص 336 / طبع کانادا، ج 2، ص 640 / حدیقهٔ عرفان، ص 11)